

# سلمان فارسی

که ای گروه قریش بدو سینه که بر او بستند و بر روی او غلظت او شد و اصل او مصل او شد  
صغارا و هم فرمایند تا خلقنا که من ذکر و انشی و جعلنا که شعوبا و قبائل لغنا و قوائت  
اکبر منکم عندنا نعمتیکم

یعنی بدو سینه که ما آفریدیم شما را از سر و زلف و کوفتیدیم شما را شعبه ها و قبیله ها  
برای آنکه بشناسید یکدیگر را بدو سینه که گرامی ترین شما نزد خدا پرهنر کارترین شماست  
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بنیست هیچکس از این جماعت را بر تو فضیلتی  
مگر پرهنر کاری از معاصی خداوند عالمیان و اگر تو پرهنر کار تر باشی از  
ایشان افضل

و ایضا کثیری روایت کرده است که هرگاه سلمان میپدید شد بر او اگر آنرا عسکر میپکشتند  
و غایت دور و دژ جبل بران سوار شد تا زیانه بران میزد پس سلمان میپکشتند که ای ابو  
عبدالله چه میخواهی از این بیچاره پس سلمان میپکشتند که این بیچاره بنیست و لیکن این عسکر  
پس کنگان چنانست با بن صورت شد است که مردم را گمراه کند پس با عرابه صاحب شهر

گفت که شتر تو اینچرا و اینچرا و لیکن بر آنرا سبیل چو آب که اگر با آنجا بیری به صفت که خوا آرزو  
میخورد پس از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که لشکر عباسی عسکر و ابوی او  
به قصد رهبری بودند و وقتی که جنگ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرستند

مؤلف گوید که این از جمله کرامات حضرت سلمان است که سالها پیش از واقعه جبل خیر بان  
دارد بود و شترهایش را تعیین نموده و ایضا کثیری بنده معنی از حضرت صادق  
روایت کرده است که سلمان نزدی خواست از قبیله کندا چون داخل خانه او شد بد که کبیر  
دارد و پرده از عبا برد و خانه اش را و پنجاه سال پس سلمان گفت که در خانه شما مگر بیچاره  
هست که پرده بردن او پنجاه ابد یا خانه کبیر را با پنجاه آورد که بیچاره بران او چینه

سلمان گفت که این کبیر چینه گفتند این زن مالی داشت خواست کبیر کی ببرد که او را  
خدمت کند سلمان گفت که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر مردی که در  
نزد او کبیری آورد که باشد و با او نزدیکی نکند و او را بشوهر ندهد و آن کبیر زنا بکند  
پس مثل کفالت کبیر بر او آید باشد و هر که قرض بدهد چنان باشد که بصفای مال را  
نصدق کرده باشد چون مرزبند بقر قرض دهد چنان باشد که کل مال را تصدق

بجوستان سلمان گفت که آنرا از برای کسی برود و آنرا

# سکانتنامه

کرده باشد و آذا کردن خوبصاحبان لشکر حق و ذابردار و بجان او یا عجل مناج او  
برسانند و بصاحب خود بگویند که خود را بگیر

و باز کتی بستند مشرب و آیش کرده اشکر روزی نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
نام بردند سلطان فارس را حضرت فرمود که او سلطان محمد بن بشیر است که سلطان از ما  
بیت سلطان بردم گفت که کوچه ننداز قرآن نبوی احادیث زیرا که قرآن را کتاب رفیع  
یافتند و آنجا شمارا حساب بنمایند بر نظیر و قطب بر و قبل یعنی هر امر خردی و دینه  
و بر قدر دانند خرد پس تمکی کرد بر شما احکام قرآن پس کوچه ننداز نبوی احادیثی که کار را  
بر شما کشاده و آسان کرده است و شیخ مفید و کتی بستند ای صحیح و مؤثقی از حضرت  
صادق علیه السلام روایت کرده اشکر روزی حضرت سلطان در کوفه در بازار حدادان  
عبور نمود پس در آنجا جوانی را دید بهوش شده بود و مردم بر گرد او جمع شده بودند پس  
بگمان گفتند که ای ابو عبدالله این جوان را صرع گرفته است یا او در کوش او دعای بخوان  
شاید بهوش باز آید چون سلطان نزد یک او رفت جوان بهوش آمد و گفت ای ابو عبدالله  
مرا آتیمز نیست که ایشان گمان بردند ولیکن چون با این حدادان گذشتم و گزها ایشانرا  
دیدم که بر آهمن میگویند بخاطر ما آمد آنچه حق تعالی در قرآن میفرماید که *وَلَهُمْ مَقَامِعٌ*

مِنْ حَدِيدٍ

یعنی برای ایشان گزها از آهن هستند پس از ترس فلان باطنی عقل بر طرف شد و هوش  
شدم پس سلطان او را برادر خود گرفت و در دل سلطان حلاوت محبت او در آمدن  
برای خدا و پیوسته با او میبوسید و شرايط اخوت را رعایت مینمود تا آنکه آن جوان بیمار شد  
و سلطان بعبادت او رفت و بر بالین او نشاند و بلکه او در جاز کند تا شکفت  
که امیلاک موت مذا را کن برادر من ملک موش گفت ای ابو عبدالله من با هر مومن  
مذا را میبکنم و با ایشان مهر مابم و ایضا کتی بستند مشرب از مشرب نیکه روایت  
کرده اشکر چون سلطان فارس با مارت مذا بر آمد با استقبال او بیرون رفتند و فریاد  
پس با او میآمدیم چون بگر بلا رسیدیم سلطان بر پیدای زمین چه نام دارد گفت اینها  
گر بلا میگویند گفت این موضع کشته شدن برادران من است این محل فرود آمدن بارها  
ایشان است و این موضع زمین خونهای ایشان است کشته شده است در این زمین

این کتی است که در این زمین کتی است

پسینند

و این کتی است که در این زمین کتی است

# کتاب الفایده

پسپندان پس با او آمدیم تا بصره و در سپیدیم که محل اجتماع خوارج نهر روان بود پس پدید آمدند  
 چه نام دارد گفتیم هر دو نام دارد گفت که در اینجا خروج کرده اند بدتر از پیش ایشان و  
 بعد از این خروج خواهند کرد بدترین پسپندان چون بکوفه رسید گفت این است کوفه گفتیم بل گفت  
 قبه اسلام است

و در تقیبه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که سلمان روزی برجا  
 از یهود گذشت پس از او سؤال کردند که نزد ایشان بدینند و نقل کنند از برای ایشان آنچه  
 شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز پس نزد ایشان نشناختن نهایت  
 حرمی که بر اسلام داشت و گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند عالم  
 میفرماید که ای بندگان من آیا چنین نیست که جمعی را که بسوی شما حاجتهای بزرگ باشد  
 شما آن حاجت را بر نمیاورید مگر آنکه شفع کرده اند نزد شما محبوب ترین خلق را بسوی شما  
 پس چون ایشان را شفع کردند از برای کرامت آنها نزد شما حاجتهای ایشان را بر میاورید  
 پس بدانید که گرامی ترین خلق نزد من و نیکوتر و فاضل تر بر ایشان نزد من محمد است و بر او  
 او علی و آنان که بعد از او آیند از ائمه و کسبهای خلاقند بسوی من پس هر که را حاجتی بود  
 دهد که از من طلب نفع آن نماید یا بلائی عارض شود که از من دفع آنرا خواهد پس بخواند  
 ملائحتو محمد صلی الله علیه و آله و آل او که نیکوترین خلفند و پاکان و پاکیزگانند از فناءش  
 و کناهان تا بر او دم من حاجت او را بگو ترا از آنچه بر میاورد آن کسی که شفع میکند ایند  
 بسوی او عزیز تر از خلق را نزد او پس از یهودان گفتند با سلمان از روی استهزاء و سخریه  
 چرا تو از خدا سؤال میکنی شفاعت ایشان و نوشتند بشوی بسوی خدا بحق ایشان  
 که تو را به نیاز تر بری اهل مدینه کردند اند پس سلمان گفت که خدا را خواهم بسبب ایشان  
 و سؤال کردم از خدا بشفاعت ایشان چیزی را که جلیل و بزرگ تر و نافع تر است از جمیع ملک  
 دنیا سؤال کردم بحق ایشان که مرا عطا فرماید بانه که از برای بیان بزرگواری و شرف  
 او یاد کنند باشد و دلی عطا کند که شکر کنند نغمهای او باشد و بر مصیبتهای عظیم  
 سیر کنند باشد و حق تعالی را بچش من نمود در آنچه طلب کردم و آن بوضوح پادشاهی تمام  
 دنیا و آنچه در دنیا هستند همه را هر روز از من بپس ایشان استغناء کردند بکمال  
 و گفتند ای سلمان دعوی کردی مرتبه عظیم شریفی را که ما میخواهیم که امتحان کنیم در آن روز

# سکات فی سب

۲۵

ناست و دفع تو را اول امتحان ما آنست که بر میخیزیم و ناز یا نه های خود را بر تو میزنیم  
پس از پروردگار خود سؤال کن که دشمنان ما از تو بازدارد و سلطان گفت خداوند ما را  
بر بلا میبرد کند که از او و سلطان مکر و این دعا میگرد و ایشان او را بناز یا نه های خود  
میزند تا آنکه و اما مانده شدند و ملال به برسانند و سلطان بغیر آن دعا صغری نمیکند  
چون و اما مانده شدند ایشان گفتند که ما کجا نداشتیم که روحی دیدیم غمناکند با چنین غذا  
شدید که ما بر تو وارد ساختیم چرا از پروردگار خود سؤال نکردی که ما را از ضرر تو باز  
دارد سلطان گفت زیرا که این سؤال خلاف صبر است بلکه تسلیم کردم و راضی شدم بخلق  
که حق تعالی شکار داده است سؤال کردم از او که ترا شکیبایه دهد بر این بلا چون سبب  
است راحت کرده ندیان برخواستند و گفتند را اینتر شیبه آنقدر بر تو مان یا نه زبیم که جان تو  
از بدنت مفارقت کند یا کافر شوی بجهاد صلی الله علیه و اله گفت که هرگز چنین نخواهم  
کرد که کافر شوم بجهاد بدین سبب که حق تعالی فرستاده است بر رسول خودش که **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ**  
**بِالْغَيْبِ لَا يَبْغُونَ عَمَّا نُزِلَ بِهِ لَهُمْ سَبْعًا مِنْ حَتَّىٰ يَصِلَ إِلَى الْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا**  
**مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَهُمْ أَحْسَنُ** و در ذمه اجماعی که حق تعالی در این امر مدح ایشان کرده است  
سهل و آسان است پس باز شروع کردند و نواز یا نه های خود تا آنکه مانده شدند  
باز نشنیدند گفتند ای کز تو را قدری نزد حق تعالی میبود بسبب ایمانی که بجهاد صلی  
الله علیه و اله آورده هر این دعا تو را مستجاب میگردانند و باز میباشند ما را از تو  
سلطان فرمود که چه بسیار شما جاهلید چگونه مستجاب کرده باشد دعا میزاهرگاه بکند  
نسبت به حق خلاف آنچه بر او طلب کرده ام زیرا که من از او صبر طلبیدم دعا میخواست  
مستجاب گردانید و مرا صبر کرامت فرمود و از او طلبیدم که شما را از من بازدارد تا آنکه  
بباز نداشتن شما خلاف دعا میزایعلا آورده باشد چنانکه شما گمان میکنید پس باز مرتبه  
سوم برخاستند و باز بانها کشیدند و بر او میزدند و سلطان زیاد که بر این نمیکند که  
خداوند ما را صبر دهد و بلاها را که بمن میزند در محبت بر گرداند و دوست تو محمد است  
پس از آن گمان گفتند سلطان و ای بر تو یا محمد تو را رخصت نداده است که از برای قضیه  
از دشمنان خود بگویی که بر ما که خلاف آنچه پسند کرد و خاطر تو است و اعتقاد یاران بر  
پس چرا نمیکوی آنچه را اخیر میکنیم تو را بان از برای قضیه سلطان گفت که خدا مرا رخصت

# کلمات فاسیه

۲۶

فاده است که در این امر تشریح کنم و بر من واجب نکرده اند است بلکه جایز ساختن است از برای  
من که بگویم آنچه شما را بآن چیز میباشید و صبر کنم بر آزارها و مکر و هتک شما و این را طهر  
کو دانسته اند از آنکه از روی تفتی آنچه گوشید بگویم و من غیر این را اختیار نخواهم کرد پس باین  
دیگر برخاستند و تا زیاده بسیار بر او زدند بحدی که خون از بدن او روان شد و از روی  
سخن بر او ستم براه با او میکشند که از خداست سوال نمیکنی که ما را از ضرر تو باز دارد و آنچه  
از تو طلب میکنیم نمیگویی که ما دست از تو برداریم پس نفرین کن بر ما که خدا ما را هلاک  
کند اگر از جمله راستگویانیم در دعوائی که میکنی که خداوند عالمیان را در نمیگذرد  
تورا اگر سوال کنی بحق محمد و آل طیبین او پس سلطان گفت که من گواه هستم از آنکه خدا  
ضوایم برای هلاک شما از ترس آنکه میآید در میان شما کسی باشد که حق تعالی دانند که او  
بعد از این ایمان خواهد آورد پس از خداست سوال کرده باشم که او را منقطع گردانم از ایمان  
ان کافران مانند گفتند که هرگاه از این بیشتر چیزی دعا کن که خدا هلاک کند از هر که را  
که در علم تو هست که او بقی خواهد ماند بر توست و کفر از خود که اگر چنین کنی دعا  
تو مستقیم آن چیزی نخواهد بود که از آن پیشتر کسی شکافند شد بوار آنخانه که انقوم  
در آنجا بودند و سلطان مشاهده کرد حضرت رسول را و حضرت فرمود که دعا کن بر ایشان  
ببلا کشیدن زیرا که در میان ایشان کسی نیست که ایمان بیاورد و بر شود صلاح در آید  
چنانچه حضرت شروع نفرین کرد بر قوم خود در وقتی که دانست که از قوم او ایمان نخواهد  
آورد احدی بغیر از آنها که ایمان آورده اند پس سلطان گفت که چگونه میخواهد نفرین  
کنم بر شما بجهلاک گفتند دعا کن که خداوند عالمیان منقلب گردانند از پانته هر کس را باقی  
که سر خود را بر گرداند و استخوانهای بدن صاحبش را بخاید پس حضرت سلطان چنین دعا  
کرد تا اینکه تا زیاده هر یک از ایشان افی شد که دوسر داشتند و بیک سر صاحبش را گرفت  
و سر دیگر دست راستش را گرفت که بآن تا زیاده گرفتند بود پس همه استخوانها بش ندادند  
شکست و خاپید و فرود بود پس حضرت رسول در آن مجلسی که نشسته بود فرمود که ای کوه  
مسلمانان بدوستی که حق تعالی یاری کرد صاحب شما سلطان داد و این ساعه بر بخت  
نفرین افشان و میخوزان و منقلب ساختن تا فیانهای ایشان را با فیهها که ایشان را کوبیدند  
و خاپیدند و استخوانهای ایشان را در هم شکستند و فرود نهادند ایشان را پس بر خیزد نظر

# سکنا فی قبر

۲۷

گیم بیوی از افغی که خشمالی برانگفتن از برای حضرت سلمان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امطابش برخواستند و مشوچه آنجا شدند و در آنوقت جمع شد بودند در آنخانه هفتاد و او از منافقان و یهودان در وقتی که صدای آن کافران را شنیدند بوند که افعیهها پیش از آمدن و چون آنجا آمدند مشاهده کرده بودند ترسیده بودند از افعیهها و فرزند پسر کردند از نزدیکی آنها پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله تشریف آوردن از افعیهها از خانه بیرون آمدند در ستم مدینه و از شارع بیچاره تنگ بود و حق تعالی آن شارع را کشاده کرده اند و در آنجا بود که گداگری داد پس از افعیهها با مرالمی ندا کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که

السلام علیک یا محمد السلام علیک یا سیدنا لا اقلین والآخرین پس سلام کردند بر حضرتنا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و گفتند السلام علیک یا علی یا سیدنا الوصی بن پس سلام کردند بر ذیبت مقدسه آنحضرت

و گفتند السلام علی ذریه نیک الطیبین الطاهرین الذین جعلوا علی الخلائق قوامین

یعنی سلام بر ذریه تو باد که با کاز و معصومانند و حق تعالی ایشان را قیام تمامیند کرد

با مور خلق اینک ما نازیا نهی این منافقانیم که حق سبحانه و تعالی ما را افعیهها کردند

بدعای این مؤمن که سلمان است پس حضرت رسول فرمود که حد و سپاس خداوند پرستار

که در میان من کسی قرار داده است که شیب است بجز نوح علی السلام در صبر کردند

دعا کردند و بدو حال و نظرین کردند و آخر کار پس آن افعیهها ندا کردند که یا رسول الله

شدید شد است غضبنا و خشم ما بر این کافران و عذکهای و حق تو جاریست بر ما در

پروردگار ما میان و ما از تو سوال میکنیم که از حق تعالی سوال کنی که بگرداند ما را از

افعیهای جهنم که برایشان مسلط خواهد کرد اینها آنکه در جهنم نیز از عذاب کنندگان

ایشان باشیم چنانچه در دنیا ایشان را فرود بودیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که آنچه طلب کردید برای شما و شد پس ملتق شوید پس این توبین در کات جهنم بعد

از آنکه بیرون افکندند و در شکلهای شما است از اجزای این کافران ما آنکه برای خوا

ایشان تمام تر باشد و ما را ایشان در روزگار بیشتر باقی ماند پس آنکه در میان مرد

مدفون کردند و از حال ایشان عبرت گیرند مؤمنانی که بر قبرهای ایشان گذرند و گویند

اینهاست این ملعونان که بفضیالهی گرفتار شدند بسبب دعای سلمان مجری که در

بهداست و برکنند مؤمنان است پس از افعیهها انداختند آنچه در شکلهای ایشان بود

# کتاب الفایده

از جزوهای بدنه‌های ایشان و خویشان ایشان آمدند و آن کافر از اتراد قوی شدند و بسیار  
 از کافران بسبب بدی این معجزه مسلمان شدند و مؤمنان را نص شدند بسیار و از منافقان  
 و شقاوت غالب شد بر بسیاری از کافران و منافقان و گفتند این سحر است و بدی است  
 و کرد حضرت رسول بوی سلمان و کفشی ابو عبد الله تو از خواص برادران مؤمنان  
 و محبوبه‌های ملائکه مقربانی و بدی است که تو در آسمانها و در محبت حق تعالی و ذوق  
 و عرش اعظم الهی و آنچه در میان عرش است تا تحت اثری مشهور تری در فضیلت و کرامت  
 نزد اهل اینها از آنجا بی‌گناهی که طالع گردیده باشد در روزی که در هوا هیچ بر و غبار و تیرگی  
 نبوده باشد تو از نیکوترین مدح کرده شدگان در زاینه گویم

و شیخ طوسی بسند معتبر روایت کرده است که مردی بجزرت صادق علیه السلام عرض  
 کرد که چه بسیار می‌شنوم از شما ذکر سلمان فارسی را حضرت فرمود که مگو سلمان فارسی  
 ولیکن بگو سلمان محمدی آیا میدانی که چه سبب من و ذاب بسیار یاد می‌کند و او می‌گفتند  
 حضرت فرمود که برای شرح خلقت او آنکه او اختیار کرد خواهش حضرت امیر المؤمنین را  
 بر خواهش نفس خود و قدم آنکه فضا را دوست پنداشد و ایشان را دوست بر ممالذ را  
 و اهل عزت و شرف مومنان که علم و علما را دوست پنداشد بدین سبب که سلمان بنده شایسته  
 خدا بود و میل کننده بود از هر باطل بسوی حق و مسلمان حقیقی بود و هیچگونه شرک  
 اختیار ننمود

و این باب بوسیله حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین  
 فرمود که میان سلمان و مردی سخن و خصومتی واقع شد پس آن مرد گفت که تو کیستی یا سلمان  
 سلمان گفت که امثال او من و اول تو پس نطقه بجزی است و اما آخر من و آخر تو پس مردار گنبد  
 ایند چون قیامت برپا شود و نصب نمایند ترا از وهای اعمال و پسر هر که ستگین با  
 میزان حسانت او گرامی و بزرگواری است و هر که سبک باشد ترا زوی اعمال او و لایق و بی  
 مقدار است

و در کتاب حسین بن سعید بسند معتبر منقول است که حضرت سلمان در کماله  
 اگر چه سجده کردن نبود از برای خدا و هم نشینی ناکر و هو که کلام نیک از دهان خود بی  
 افکند همچنانچه خرمای نیک از درخت می‌پزند هر ایند از روی سر که می‌گویم

# سکالافایه

و این اعلیٰ الحدید روایت کرده است از ابو وائل که من با رفیق خود رفیق بنزد سلمان  
 و نزد او نشستم سلمان گفت که اگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود  
 از آنکه تکلف کنند برای همان هزاینه برای شما تکلف میگردم و تکلف آنست که چیزی  
 که نزد آن شخص نباشد بشقت حاضر کند پس ناپی و نمک سوده که چیزی دیگر از مخلوط  
 نبود از برای ما آورد پس رفیق من گفت که اگر با این نمک مستر میبود بهتر بود سلمان  
 مطهره خود را فرستاد و در کرم مستر کرد و از برای ایشان آورد چون خوردیم رفیق من گفت  
 شکر میگویم خداوند بزرگتر از آنکه فایز کرد ایندما را با آنچه روزی کرده است تو را مطهره من بگردد  
 بیبرقت و ایضا ابن ابی الحدید گفته است که سلمان از اهل فارس بود از اهل همدان  
 بعضی گفته اند که بلکه از اهل اصفهان بود از قریه که اتراجی میگویند و از جمله موالی  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کینا و ابو عبد الله بوده است و چون از او میپرسیدند  
 که تو پسر کبیتی میباشی من سلمان پسر اسلام و از فرزندان آدم و روایت کرده اند که او  
 زاده از دکه اقامت شد و شبی میگردید تا بدست رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله رسید

و ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است از حسن بصری که عطایه که هر سال ایلام  
 میدادند از بیت المال پنج هزار درم بود و چون از امیر گرفت همه را تصدق میکرد و از  
 عمل دست خود میخورد و از دایک عیال بود که نصف دایم بر میانداخت و نصفی را بر خود پیشکش  
 و ذکر کرده اند که سلمان را خانه نبود و در سایه دیوارها و سایه درختان تبر میبرد و روز  
 شخصی با او گفت که میخواهی از برای تو خانه بسازم که در آن خانه ساکن شوی گفت مرا احتیاج  
 بآن نیست پس بپوشانم در میان لغز میبورد و در این باب ما آنکه گفت میبازم که خانه که موافق  
 تو است کدام است و چنان خانه برای تو میسازم سلمان گفت که وصف کن از برای من خانه را  
 که موافق من است آن مرد گفت که خانه از برای تو میسازم که هر گاه تو در آن باشی بستر  
 آن برسد و اگر پاهای خود را در آن کنی بدیوار برسد گفت بلی چنین خانه میخواهم پس چنین خانه برای  
 بنا کرد و ایضا در استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 که اگر در بند در ثوبا باشد هر این را با او خواهد سپید سلمان و ایضا از حضرت بر او منبر  
 و غایت کرده است که سلمان فارسی مانند لغمان حکیم است و از ثوبا لاجبای و غایت



# سینا قاری

کرده است که سلماتر ایر کرده اند از علم و حکمت و کتب پسند مغیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که علی بن ابی طالب محدث بود و سلماتن روایت کرده اند محدث بود یعنی ملائکه یا هر دو و معنی میکنند و پسند مغیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که معنی محدث بود سلماتن است که امامش را و احادیث میکنند و اسرار خود را تعلیم و میپوشد نه آنکه از جانب حق تعالی باو حدیث میرسد زیرا که بغیر از جنت خدا کسی بجز از حدیث از جانب خدا باو

مگر آنکه از حدیث میرسد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که سلماتن روایت کرده است که علی بن ابی طالب محدث بود و سلماتن روایت کرده اند محدث بود یعنی ملائکه یا هر دو و معنی میکنند و پسند مغیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که معنی محدث بود سلماتن است که امامش را و احادیث میکنند و اسرار خود را تعلیم و میپوشد نه آنکه از جانب حق تعالی باو حدیث میرسد زیرا که بغیر از جنت خدا کسی بجز از حدیث از جانب خدا باو

نمیپرسید

و اینها پسند مغیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند از معنی محدث بودن سلطان فرمود که ملک در کوشش سخن میکند و در حدیث مغیر دیگر فرمود که ملک بزرگوار بی با او سخن میکند راوی گفت که هرگاه سلطان چنین باشد پس حضرت امام المؤمنین چگونه خواهد شد حضرت فرمود که بی کار خود باش و با اینها کاری مدار و در حدیث مغیر دیگر فرمود که ملکی در دل و نقش میکرد که چنین بچنان و در حدیث دیگر فرمود که سلماتن از جمله منوستان بود یعنی بغیر از احوال مردم میدانست پسند مغیر دیگر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که در وقت غیبت نزد حضرت امام المؤمنین مذکور شد حضرت فرمود که اگر بود در میدانست آنچه در دل سلماتن بود هر اینها و از اینها و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر او گفتند بود میان ایشان پس چه کار در بدینا بر در مان و اینها پسند مغیر روایت کرده است که سلماتن رضی الله عنه دختر از عمر بن الخطاب طلبید و عمر دختر را برد و عمر پیش از آنکه خواست که باو دختر بدهد سلماتن گفت میخواهم مطلب من این بود که بدانم که آیا جاهلیت و کفر از دل تو بیرون رفته است یا نه است چنانچه بود

و این باو پرسیدند مغیر از امام جعفر صادق روایت کرده است که روزی حضرت رسول با اصحاب خود فرمود که کدام یک از شما تمام سال دوزه میدان پس سلماتن گفت که من فرمودم کدام یک از شما هر شب با اجام بکنید سلماتن گفت که من فرمودم کدام یک از شما هر روز خرم قرآن میکنید سلماتن گفت که من پس عرض کردم آمد و گفت این مرد پیش از نماز میخواند بر ما که از قریشم فخر کند و نوع میگوید که اگر روزها روزی پیش و در آن شب

# سکالان فایده

۳۱

خوابند و در اکثر روزش خاموش میباشند حضرت فرمود که او مانند شیبده لقمان  
حکیم است از او سوال کن تا جوابش بگوید عمر نرسید سلمان فرمود که اما روزه سال  
من ماهی سه روز روزه میدارم و حضرت عالی فرموده که هر که حسنه بکند به برابر با او  
توبه میدهد این برابر روزه سال میشود با آنکه ماه شعبان را هم روزه میگیرم و با ماه  
رمضان پیوند میکنم و اما بیداری شب هر شب با وضو بخوابم و از حضرت رسول شنیدم  
که هر که با وضو بخوابد تمام شیذای عبادت احوال کرده باشد و اما ختم قرآن هر روز سه  
سوره سوره قل هو الله را بخوانم و اند سوره خدا شنیدم که بجز نبی امیر المؤمنین آفرمود  
که یا علی مثل در میان امت من مثل قل هو الله است هر که یک بار بخواند چنانست که ثلث  
قرآن خوانده هر که دو بار بخواند و ثلث و هر که سه بار بخواند چنانست که قرآن را ختم کرده است  
پس هر که تو را بزبان دوست دارد ثلث ایمان او تمام شده است و هر که تو را بزبان عدل دوست  
دارد و بدست خود تو را یاری کند تمام ایمان او کامل شده است یا علی بحق خداوندی که مرا  
براستی فرستاده است که اگر تو را اهل زمین دوست بدارند چنانست که اهل آسمان تو را دوست  
میدارند خدا هیچکس را با حق جنت خدا نمیبرد پس عرض است که کوی باسنکی بد هانش  
گذاشتند و این بابو بهر بستند خبر از حضرت امام محمد تقی روایت کرد که روزی سلیمان  
ابو ذر را بهم تمانه طلبید و گروه نان نزد او حاضر ساخت بود و گرد های نان را بر داشت  
و میگردانید و در آن نظر میکرد سلمان گفت که از برای چه کار این نانها را میگردانی گفت  
پس منم که خوب بچشم نشنیده باشم پس سلمان بسیار در غضب شد و فرمود که چه بسیار جرئت  
داری که این نانها را میگردانی و نظر میکنی بخدا سوگند که در این نان کار کرده استانی که در  
زیر عرش الهی است و ملائکه در آن عمل کرده اند تا آنکه در هوا افکند و فاد در آن عمل کرده  
تا آنرا با بر افکند است و اورد آن کار کرده است تا آنکه آنرا بر زمین افکند است و در صد و  
ملائکه در آن هر کار کرده اند تا آنکه قطرات آنرا در جاهای خود گذاشته اند و عمل کرده اند  
در آن زمین و چوب و آهن و چهار زبان و آتش و هیزم و نمل و آنچه را حق احصا نمیتوانم کرد  
فدا کرده از آنست که کفتم از کار کمان در این نان پس چگونه میتوانی بشکر این نعمت قیام نمائ  
یعنی ابو ذر گفت که تو بهر میکنی بسوی خدا و طلب امرش میکنم از او از آنچه کرده و بسوی تو  
عذر میطلبم از آنچه تو خواستی و فرمود که روزی پسر سلمان ابو ذر را طلبید و از همین

# سَلْمَانُ قَارِئِي

۲۸

خود چند پاره نان خشکی پُرود آورد و آن نانها را ترک کرد از مطهره که داشتند ابودر  
کذاش پُر ابودر کف که چه بنکوست این نان کاش نمکی با آن میبود سلمان برخاست و بیرون  
رفت و مطهره خود را آورد گذاشت و نمکی کوفتد برای ابودر آورد پس شروع کرد ابودر روان  
آن نان را میخورد و نمک بر آن میپاشید و میگفت حمد میکنم خداوندی را که روزی کرده است  
ما را چنین فایده سلطان گفت که اگر قناعت پیدا شوی مطهره من بگو و نپرف

و در رضا و الدجانشیند معبر از فضل بن علی و او این کرده است که گفت من و پدرم  
خدمت حضرت صادق و علیه السلام پس پدرم خدمت آنحضرت عرض کرد که ای اذان است که  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سلمان از ما اهل بیت است فرمود که بی پدرم  
گفت که آیا از فرزندان عبدالمطلب است حضرت فرمود که از ما اهل بیت است باز گفت که  
از فرزندان ابوطالب است حضرت فرمود که از ما اهل بیت است پدرم گفت که من بفهمم این را  
حضرت فرمود که چنین بدان که از ما اهل بیت است پس ایشان فرمود بسپنر خورد و فرمود که  
چنان نیست که تو نمیکدی بدوستی که حضرتعالی طینت ما را از علی بن خلق کرد و طینت شیعیان  
ما را بیکر تیرت تر از آن خلق کرد پس ایشان از ما بند و طینت دشمنان ما را از سچین  
خلو کرد و طینت دوستان ایشان را از یک میرتیرت تر از آن خلو کرد پس آنها از ایشانند  
و سلمان بهتر است از دشمنان

در کتاب بدو و نوا اعظمین و فایده کرده است که ابن عباس گفتند خواب دیدم سلمان را  
پس گفتم تو سلمانی گفت بی گفتم تو ان نیستی که آزاد کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله  
بودی گفت بی و فایده از یاقوت بر سر او دیدم و با نواع حله ها و زیورها زینت کرده  
بود پس من گفتم ای سلمان این منزلت چگونه است که حق تعالی بنوعطا کرده است که بی گفتم  
در پشت بعد از ایمان خدا و رسول چه چیز است که تو بر اعمال با فو گفتد در پشت بعد از ایمان

خدا و رسول هیچ چیز بهتر از محبت علی بن ابیطالب نیست و متابعت آنحضرت کردن  
و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و فایده کرده است که پشت شتاق تر است بگو  
سلمان از سلمان بسوی محبت و کلیندیند معبر از حضرت صادق و فایده کرده است  
که حضرت رسول برادر کرد انید سلطان و ابودر فو شرط کرد بر ابودر که محبت سلطان  
نکنی و در کتاب اختصاص بیند معبر از حضرت امام المؤمنین علیه السلام ز فایده

# سکانت فراهی

کرده است که اصبح بن نبیانه از آنحضرت پرسید از فضیلت سلمان حضرت فرمود که هر کویم در  
 باب کبیکه از طینت داخل شده است و روح او بروح ما مقرب است و حق تعالی او را مخصوص  
 گردانیده است از علوم باقی آنها و اخرا آنها و ظاهر آنها و باطن آنها و پنهان آنها و اشکال  
 آنها و وزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شدم و سلمان در خدمت حضرت  
 بود پس اعراب داخل شدند و از جای خود دور کرد و در جای او نشاند حضرت رسول  
 غضب شد تا آنکه پرسید که در میان دو چشم آنحضرت بود و پندهای مبارکش شرح شد  
 پس فرمود که ایاد و در میکنی مردم را که خداوند عالمیان او را دوست میدارد و دوستی خود را  
 نسبت با ظاهر گردانیده در آسمان و رسول خدا او را در زمین دوست میدارد ای اعراب آیا  
 دور میکنی مردم را که جبرئیل نیامده است پیش من هیچ مشیر مگر آنکه مرا امر کرده است از جانب پرورد  
 من که او را سلام برسانم ای اعراب بدینیکه سلمان از من است هر که او را جدا کند مرا جدا کرده است  
 و هر که او را از او کند مرا آزار کرده است هر که او را دور کند مرا دور گردانیده است ای  
 اعراب غلط میکنی در باب سلمان بدینیکه حق تعالی امر کرده است که مطلع گردانم او را بر هر کهای  
 مردم و بلاهایی که بایشان میرسد و نسیبهای مردم و سخنانی که جدا کند حق تعالی او را با اعراب  
 که بار رسول الله من گمان نداشتم که اعمال سلمان با من مشیر رسیده است یا مجوسی نبود که سلمان مشیر  
 حضرت فرمود که ای اعراب من از حق تعالی فضیلت سلمان را برای تو نقل میکنم و تو در برابر  
 میکنی که سلمان مجوسی بوده است بدینیکه سلمان مجوسی نبود و لیکن شرک را ظاهر میکرد  
 برای تقیته و پیمانهای پیمان میکرد ای اعراب مگوئید که حق تعالی مینماید

و هر که او را از او کند مرا آزار کرده است هر که او را دور کند مرا دور گردانیده است ای اعراب غلط میکنی در باب سلمان بدینیکه حق تعالی امر کرده است که مطلع گردانم او را بر هر کهای مردم و بلاهایی که بایشان میرسد و نسیبهای مردم و سخنانی که جدا کند حق تعالی او را با اعراب که بار رسول الله من گمان نداشتم که اعمال سلمان با من مشیر رسیده است یا مجوسی نبود که سلمان مشیر حضرت فرمود که ای اعراب من از حق تعالی فضیلت سلمان را برای تو نقل میکنم و تو در برابر میکنی که سلمان مجوسی بوده است بدینیکه سلمان مجوسی نبود و لیکن شرک را ظاهر میکرد برای تقیته و پیمانهای پیمان میکرد ای اعراب مگوئید که حق تعالی مینماید

فَلَا وَتَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ يُبَلِّغُوا  
 إِلَيْكُمْ أَمْرًا أَوْ يَأْخُذُوا بِبُرْهَانٍ فَمَا تَقَدَّرَ مِنْكُمْ شَيْءٌ أُولَئِكَ لَا يَتَذَكَّرُونَ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ  
 أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ  
 میانه میان ایشان واقع شود پس بنایند و نسیبهای خود تنگی و حرجی از آنچه تو حکم کنی در  
 میان ایشان و انضیاد کنند انضیاد کردنی یا ناشنیده که حق تعالی مینماید که انضیاد کنند شما  
 رسول او پس بگردان او آنچه شما از آن نمی فرموده است ترک کنید ای اعراب بگردان آنچه  
 میکنم و از جمله شکر کنندگان باش و انکار مکن کفر مرا که مستحق عذاب الهی بودی و انضیاد کن  
 کفر رسول خدا را تا از مؤمنان کردی علامه مینماید که در شنیده که مراد از اعراب عمر باشد  
 چنانچه از بسیاری از احادیث برای تقیته با بنی ساریت از او تقیته نموده اند

# سلمان فارسی

و ایضا در کتاب اختصاص بنده مغرب روایت کرده است که روزی سلمان فارسی داخل مجلس رسول خدا شد پس صحابه و انعام کردند و او را بر خود مقدم داشتند و که در صدر مجلس او را جای دادند برای عظیم شدن حق او و تعظیم پیروی او و برای اختصاصی که او را بود بخدمت رسول و انعامش پس عمر داخل شد و دید که او را در صدر مجلس نشاندند اندک گفت کجاست این عجمی که در صدر مجلس نشست در میان عربان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و خطیب خواند و فرمود بدو شب که هر مردی از زمان آدم تا این زمان مانند مندا نه ای شانه من او میگذرد و فضیلتی نیست عربی را بر عجمی و نه عجمی را بر سباهی مگر بقوی و پرهیزکاری سلمان در میانست که آخر نمیشود و کجاست که منتهی نمیشود سلمان از ما اهل بیت است سلمان عطا میکند حکمت را و برهانهای حق را ظاهر میکند

و ایضا در کتاب اختصاص روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت صادق نام سلمان و جعفر طیار مذکور شد و حضرت تکبیر فرموده بودند بعضی این جعفر را بر سلمان تفصیل دادند و ابو بصیر در آن مجلس حاضر بود پس گفت که سلمان گری بود و سلمان شد حضرت صادق علیه السلام نشست غضبناک و فرمود که ای ابو بصیر حق تعالی سلمان را علوی کرد بعد از آنکه مجوس بود و از اقرشی کرد و بعد از آنکه فارسی بود پس صلوات خدا بر سلمان باد و بدو شب که جعفر را ربه عظیمی نزد حق تعالی است و با ملائکه در بهشت پرواز میکند و این بابو به بنده مغرب روا کرده است که روزی سلمان در میان جماعتی نشسته بود و حضرتنا اهل ائمه را برایشان گذشت و بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود پس سلمان با آنجا عث گفت که چرا این پنج تنید که چنگ در فامان او نزنید و مسائل از خود را از او پرسید سوگند یاد میکنم حق خداوندی که دانه را شکافت و خلابی را از او برید است که خبر نهد شما را بپرفهای پیغمبر شاکسی غبار و بدو شب که اوست عالم زمین و اینکه کارهای او هر خدا نیست که زمین و برکت او زمین ساکن است و اگر او از میان شما برود علم را نخواهد یافت و اطوار مردم را منکر خواهد دید و این را در حدیث کشف است که وفات سلمان را در آخر خلافت عثمان بود در سال هجری پنجم از هجرت و بعضی گفته اند که در اقل سال هجری شش بود و بعضی گفته اند که وفات او در خلافت عمر بود

و اشهر قول اقل است انشور  
الحاصل فضایل و مناقب حضرت سلمان سلام الله علیه بسیار است (بنوی) سلمان مثالی است

# سیدنا فاطمه

۳۵

از متواترات بشمار میاید و اثبات چند در حق او و اشیاءش نزول یافته و انصاف در  
کتاب بقیبر معنوز است و چندین خبر از آنست که در کتب سنن و سیر و آیت کردیده که  
مُشتمل است بر اخبار عن الغیب  
از جمله در ارشاد شیخ ابو عبد الله علی بن ابی طالب علیه السلام از جمعی فزاری و بجلي که گفته اند  
ما مقارن خروج حضرت حسین بن علی علیه السلام علیه از مدینه به کربلا کوفه همگراه  
زهیر بن قین بجلي رضوان الله علیه بودیم و امری نزد ما مکر و هترو تا گوازان این  
بنود که ناجب بن علی در یک منزل بنشینیم و میان ما ملاقات اتفاق بیفتد ولی چون از  
بزدگوار در حرکت میآمد و در منزل فرود میآمد از ناچار بی ما نیز بکناری از آن منزل بار  
میگشودیم پس یکدو زد که یکی از مراحل ما بین هاز و عراق باز هیر بن قین مشغول سفر  
غذا بودیم که ناگاه فرستاد حسین علیه السلام و آمد شد و سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین  
ابو عبد الله علیه السلام مرا از برای احضار توفریستاده است ما حاضران طعام از  
شنیدن این کلام یکجا لقمه ها از دست میکنیم کوی حشر و حرکت از ما برفت زوجه  
زهیر چون این حال دید گفت سبحان الله آیا فرزند رسول خدا تو را میطلبند و تو در اینجا  
وید رنگ میکنی خالی بجز و سخن این زدگوار بشنو و باز گرد زهیر بی پذیرفت و رفت  
زمانی نگذشت که باز گشت بر حالی که خرم و شادان بود آثار فرح از چپش همی میفتاد  
همینکه وارد شد خیمه و اسباب و اثاث را بفرمود تا گرد آوردند و نزد یک خپام با  
احتشام امام علیه الصلوة والسلام بر آمد نگاه باز و جایش خطاب کرد که تو از حال دنیا  
شوئی من دهات بقیبله خود ملغوشو که من میخواهم از جث من بر تو جز خیر امری وارد  
آید پس با اصحاب خویش خطاب نمود که هر کس میل همراهی من دارد بیاید و گنرا بخند  
و این است اینک شما را ایماح قسه بیاورم تو بودی در دنیا بفرار کنیم و بچند  
پرویشیم و غنیمتها گوئیم سزا از فارسی حاضران غراء بود گفت ایها الناس یا بید  
فرودی و غنیمتها که نصیب شما شد خوشنود کردید گفتیم آری گفت و قیبه که شمشیر  
ال محمد صلی الله علیه و آله را دریا نپدید بچند در کتاب وی خوشنود تو از امر روز باشد  
اکنون شما را ای هیرانان بخدا میپارم پس هر دو در صفت کتاب مبارک حضرت ابو عبد الله  
علیه السلام بود تا در آن سعادت شهادت نمود و لا یخفی که این قصه از عجایب

# سَلْمَانُ فَارِسِيٌّ

۳۶

اخبار حضرت سلمان کتبی

و در روایات چند وارد شده است که حضرت سلمان محدث بود و محدث یعنی ذالقبه  
تلقب به خبر از فرشته یافته است و این معنی از صفات ائمه و دوازده گانه سلام الله علیه  
اجمعی است و از آنجا که سلمان را هم از اهل البیت سلام الله علیه هم قرار داده اند و  
صفت محدثه شرف شراکت بهر سبب است و هکذا در اخبار وارد است که سلمان از اہم  
اعظم میدانست و از دست وی کرامات بظهور می رسید و علماء رجال از حضرت سلمان  
کتابی نقل کرده اند و میگویند کتابی بود و در مین کتابی سلام است

احادیث سلمان که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت اہل المؤمنین علیہم السلام  
روایت کرده و مواضع و احیاجات و حکم و خطبه و امثال ذلک نیز از وی رسیده است  
است و لحنی از ائمه و علامه المحدثین حافظ العصر حاج میرزا حسین نور محمد طبرستانی  
سلمه الله تعالی که متذقی است مطلع در کتاب نفس الرحمن در ترجمه سلمان فراموش  
است و هر کس بر اخبار و احوال و آثار و جہات متعلقه ترجمه این بزرگوار را خاطر بخواند  
باید این کتاب سنی باشد یا شاید و اگر چه در بعضی از روایات ضعیف و اخبار غیر معتبر  
وارد شده سلمان فارسی سنی و ثرادی نداشت بلکه آن بزرگوار میگویند خصی بود  
اما موافق آنچه شیخ کثی و ابن جوزی و شیخ منجیب الدین جارا الله زحمتی و فاضل  
کازرونی و علامه حلی و غیر هم در تصانیف شریف خود مذکور داشته اند این بزرگوار  
زاد بود و هم فرزندان وی آورد و کثی و ابن جوزی بقریب کرده اند که سلمان از بنی  
کنده زینخواست و در مجمع الدعوات مسطور است که نام پسر سلمان فارسی علیه  
بود و کنیا و بابو عبیدالله بن شامدین ظاهر و شیخ منجیب الدین قتی در فہرست خود  
بعضی از روایات را که ثرادی سلمان میسرسانند مذکور ساخته و نسب او را با حضرت مذکور  
ساخته و از آنجا معلوم میشود که سلمان را کلمه نام نیز بوده است و از شکل نیز بزرگوار  
در حد و تاریخ پانصد هجری مردی بیک روی توقف داشته اند فاضل کازرونی  
در مستقی آورده که بعضی گفته اند حضرت سلمان بعد عمر بن الخطاب با صفهان مراجعت کرد  
و او را در شهر از برادر پسر و کد را صفهان دخری برادر و دخری هر دو در آن  
ملک صاحب اولاد و احاد و ثرادی و بعضی گفته اند که از صلب سلمان دو دختر و دو پسر

# سلمان فارسی

۳۷

مصر بوده و بقولی آنحضرت پسری داشته کشین نام در تدکرات و تراجم رجال و شعراء ضیاء الدین  
خجندی را که بر محصول فخر رازی شرحی بفرستاده از اولاد سلمان نوشته اند و او شعر بنیکو  
میپساخته و فارس تخلص میکرد که سبب آنفرنگ در مدح وی میگوید

در شعر نوگان بلطفنا از جان پیش است      و در هر چه گوید وصف کنند از پیش است

نزد آنان که در سخن استناد کند      هر بیت توان هزار دیوان پیش است

و هم شمس الدین محمد مخلص بجهیم سوزنی از شعراء سمرقند را از نژاد حضرت سلمان برنگاشته  
چنانچه خود میگوید

بر همد سلمان اندر شمار مملکتا      چه یافتم ز پدید کردنش در کلماتم

و در مدنت عمر حضرت سلمان سلام الله علیهما بین محدثین اختلاف است بعضی گفته اند  
که وی حضرت عیسی علیه السلام را ملاقات کرده و در برخی اخبار روایت شده که سلا چهار صد  
پنجاه سال مردم را بدین حق دعوت میکرد سید مرتضی علی الله عظامه الشریف در شانیه  
فرموده است که اصحاب اخبار گفته اند که سلمان فارسی سیصد و پنجاه سال زندگانی یافت  
و بعضی گفته اند پادشاهان چهار صد سال بنامند و بقولی عیسی روح الله از او را که نمود انهمی  
و این خبر جابقی از علماء عظام تحقیق کرده اند از آنست که حضرت سلمان از دو پند و پنجاه  
کتاب بنویسید زیرا که اقل از ما بین <sup>و پنجاه</sup> ششصد و پنجاه کتاب است      و گفتگان فوئد انبیر و کوار  
در سال سی و چهار هجری و بقولی سی و شش در خطه مداین که حکمدا را بجا بود و نحو

و تریبش اکنون زیارتگاه جمیع مسلمین است

(و منوان الله تعالی علیه)





# شرح فاضل

۳۹

احمد بن خلکان در وفات گوید کان من كبار التابعين وادرك الجاهلية وبلغنا  
عمر بن الخطاب على الكوفة فقام قاضيا نحو ستين سنة لم يعطل فيها الا ثلث سنين امتنع  
فيها من القضاء في سنة ابن الزبير واستغفى الحاج بن يوسف من القضاء فاعفاه ولم يقض  
بين اثنين حتى مات وكان اعلم الناس بالقضاء

يعنى شرح قاضى از بزرگان تابعين معذور و زمان جاهليت را ادراك نموده بود عمر بن  
خطاب او را بقتل و كوفه فرستاد مدت شصت و پنج سال در كوفه مشغول قضاوت بود  
تعطيل در قضاوت وى نشد بجز سه سال كه در آن بسبب فتنه عبدالله بن زبير از قضاوت  
امتناع نمود و در زمان حجاج بن يوسف از قضاوت استعفا نمود حجاج او را از ان شغل  
معاف داشت پس ما بين دو تن حكم نمود تا نگاه كه وفات يافت و شرح اعلم ناس بود  
بقتضاوت هم ابن خلکان گوید

قال ابراهيم بن محمد بن شعرا محمنا وهو احد ائمة اهل العلم وهم اربعة عبدالله بن  
زبير و قيس بن سعد بن عبيدة و الاحنف بن قيس الذى يضرب به المثل في الحلم والفاضل  
شرح المذكور

يعنى ابراهيم بن محمد بن شعرا فاضل شرح شاعرى بود بنام او و يكى از انا شخصان بزرگان است  
كه موى دروى خود نداشتند و ايشان چهار تن بودند عبدالله بن زبير و قيس بن  
سعد بن عبيدة و احنف بن قيس كه در علم بوى مثل زنند و قاضى شرح مذکور

ابن ابى الحديد گوید و اقر على شرح على القضاء مع مخالفته في مسائل كثيرة من الفقه  
مذكورة في كتب الفقهاء و اسناد انه شرح وغيره من قضاء عثمان في القضاء اقل ما و  
الفرقة فقال اقنوا كما كنتم تفنون حتى تكون للناس جماعة و امون كما ما اصحابه  
يعنى على بن ابي طالب عليه السلام شرح قاضى را بر قضاوت ثابت داشت با آنكه شرح  
در بسيارى از مسائل فقهيه كرد كه بعضى فقهاء مذکور است با آنحضرت مخالفست بنمود  
واقول زمانى كه بسبب خلف معاوية از بعضى على بن ابي طالب اختلاف در میان مسلمانان  
پدید آمد و فرقه شدند شرح قاضى و ديگر قضات عثمان در باب قضاوت و شان على بن  
ابى طالب اجازه نخواستند آنحضرت ايشان را فرموده اكون برهان بخج كه حكم ميبيند بدم  
كپند تا آنكه براى مردم ما را جماعى فراهم آيد و يا آنكه من بپر كم چنانچه اصحاب من فرزند

# شرح فاضل

ع

هم ابن ابی الحدید گوید

و سقط علی امره علی فطره عن الكوفة ولم يعزله عن القضاء وامره بالمقام ببانقبا و كانت  
 قرية قریبة من الكوفة اكثر ساكنيها اليهود فاقام بها مدة ثم ترضى عنه واعاده الى الكوفة  
 یعنی وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام بر شرح خشم نمود و او را از کوفه بیرون گزید  
 بنا و لما از قضاوتش او را عزل نمود و امر کرد در بانقیاضزل نماید و آن ضرب بود قریب  
 از کوفه بسیار بی از مردم آن یهود بودند شرح روزگار می در آنجا اقامت نمود پس از  
 چندی علی بن ابیطالب از وی ذاضی گردید و او را از کوفه بر کرد آمدند  
 ابن خلکان گوید شرح قاضی مزاح بسیار مینمود وقتی عدی بن ارماء بمنزل وی داخل  
 شد او را گفت خداوند امر تو را اصلاح نماید و کجا میباشی شرح گفت ببنک  
 و این الحائط در میان تو بود بوار میباشم عدی گفت آنچه گویم استماع نماید شرح  
 گفت من مکان سنجیق یعنی از بلدی بعیند میباشی گفت نزد شما زنی بنکاح خود را آورده  
 شرح گفت بالرفا و البین یعنی خداوند امر تو را اصلاح کند و پس از آن بتوعطا  
 نماید گفت عزمیت نموده ام که زوجه خود را از این بلد کوچم شرح گفت الرجل حق  
 باهله یعنی مرد نسبت باهل خود شایسته تر است گفت باز و جدام شرط نموده ام کرد  
 سزای خود باشد از آنجا او را بجای دیگر ببرم شرح گفت لشرط املك یعنی بایستی که  
 بشرط خود عمل نمایی و گفت اکنون در میان ما حکم نماید شرح گفت قد فعلت یعنی حکم نمودم  
 گفت بر که حکم کردی شرح گفت علی این املک یعنی بر دهن مادرت و او اشارت باینکه بر تو  
 حکم نمودم عدی گفت بشهادت کدام کس بر من حکم نمودی شرح گفت بشهادت ابن اخط  
 خالک یعنی بشهادت پسر خواهر خاله تو اشارت باینکه تو خود شهادت دادی که با  
 زوجه ام شرط نموده ام که از منزلش بجای دیگر ببرم هم ابن خلکان گوید وقتی  
 دو تن بخصوص مشغولند شرح آمدند یکی از آن دو من حیث لا یشرها یعنی پیش روی او  
 نموده بود اعتراف کرد شرح بدون طلب شاهد برضی فوی نوشت آن شرح را  
 گفت بدون شاهد برضی حکم میکنی شرح گفت مری موثق نزد من بر این گواهی داد  
 گفت آن کدام است شرح گفت ابن اخط یعنی پسر زیاد رحم تو کتایب آنکه تو خود اقرار  
 و اعتراف نمودی ابو عبد الله حسین بن حجاج شاعر در این ابیات بیان معنی

این کوفه بسیار بی از مردم آن یهود بودند شرح روزگار می در آنجا اقامت نمود پس از چندی علی بن ابیطالب از وی ذاضی گردید و او را از کوفه بر کرد آمدند ابن خلکان گوید شرح قاضی مزاح بسیار مینمود وقتی عدی بن ارماء بمنزل وی داخل شد او را گفت خداوند امر تو را اصلاح نماید و کجا میباشی شرح گفت ببنک و این الحائط در میان تو بود بوار میباشم عدی گفت آنچه گویم استماع نماید شرح گفت من مکان سنجیق یعنی از بلدی بعیند میباشی گفت نزد شما زنی بنکاح خود را آورده شرح گفت بالرفا و البین یعنی خداوند امر تو را اصلاح کند و پس از آن بتوعطا نماید گفت عزمیت نموده ام که زوجه خود را از این بلد کوچم شرح گفت الرجل حق باهله یعنی مرد نسبت باهل خود شایسته تر است گفت باز و جدام شرط نموده ام کرد سزای خود باشد از آنجا او را بجای دیگر ببرم شرح گفت لشرط املك یعنی بایستی که بشرط خود عمل نمایی و گفت اکنون در میان ما حکم نماید شرح گفت قد فعلت یعنی حکم نمودم گفت بر که حکم کردی شرح گفت علی این املک یعنی بر دهن مادرت و او اشارت باینکه بر تو حکم نمودم عدی گفت بشهادت کدام کس بر من حکم نمودی شرح گفت بشهادت ابن اخط خالک یعنی بشهادت پسر خواهر خاله تو اشارت باینکه تو خود شهادت دادی که با زوجه ام شرط نموده ام که از منزلش بجای دیگر ببرم هم ابن خلکان گوید وقتی دو تن بخصوص مشغولند شرح آمدند یکی از آن دو من حیث لا یشرها یعنی پیش روی او نموده بود اعتراف کرد شرح بدون طلب شاهد برضی فوی نوشت آن شرح را گفت بدون شاهد برضی حکم میکنی شرح گفت مری موثق نزد من بر این گواهی داد گفت آن کدام است شرح گفت ابن اخط یعنی پسر زیاد رحم تو کتایب آنکه تو خود اقرار و اعتراف نمودی ابو عبد الله حسین بن حجاج شاعر در این ابیات بیان معنی

# سُورَةُ الرَّحْمٰنِ

۴۱

اشارت کرده گوید

وَاِنْ قَدَّمُوا خَيْلَهُمْ لِلرَّكُوبِ      خَرَجْنَا فَعَلَّامَةٌ لِّرَكِيْفِ  
 وَفِي جَبَلِ النَّاسِ عَلَمَا نَهُمْ      وَلَيْسَ سَوِيًّا مَا فِي جَبَلِ  
 وَلَا لِي غَلَامٌ قَادِعِيٌّ بَشَرٌ      سَوِيٌّ مِنْ ابْنِ اَخِي عَمِيْنِ

یعنی اگر مردمان اسبان خود را برای سوار شدن پیش آوردند من بعد از آنم و زانو  
 خود برای سواریم نزدیک آردم و مردمان را خدم و غلامان است من بر خود را مالک  
 نیستم و نه مرا پسر پندارند سبب را ابو فلان خوانند یا من کسی نیست جز آنکس که پدید  
 او برادر عم من است کمالات آنکه بر خود کسی را ندارم این عبد است و کتاب عقد  
 الفرید گوید و قوی اشعث بن قیس بمجلس حکومت شرح داخل شد شرح او را تعظیم و  
 تکریم نموده گفت مر جبا و اهلاً بشعنا و سیدنا او را نزد یک خود نشاندند و نشانی  
 که اشعث نزد شرح نشسته بود مردی داخل شد از اشعث نزد شرح اظهار تظلم  
 نمود شرح اشعث را گفت از این مکان بر خیز نزد خصم بنشین و با او تکلم نماید اشعث  
 گفت در همین مکان که نشسته ام با او سخن گوید شرح گفت از اینجا بر خیز و گرنه امر کنیم  
 کسی را بیاید و تو را از این مکان بیادارد اشعث گفت چون نزد خصم بنشینم آیا رفتنشان  
 برای من نیست شرح گفت تو را از این ساکنند هر مکان بنشین از رفتن چیزی گاسته  
 نکردد اشعث گفت نه شرح گفت پس تو را چنانچه بدین نیت خدای تعالی داد و غیر خود  
 میبناهی و نسبت بخود بدان جاهلی

این خلیکان گوید محمد بن سعد از عامر شعبی روایت کرد که وقتی پسر شرح قاضی پدید  
 خود را گفت در میان من و گروهی خصومت است نظر نماید اگر چنانچه در این خصومت  
 حق مرا است با ایشان خصومت نمایم و گرنه خصومت آنان کنم پس قصه خود را بر پد  
 شرح داد شرح گفت برو با ایشان خصومت نماید پسر شرح رفت با آنقوم خصومت  
 نمود بکومت نزد شرح آمدند شرح بر ضرب پسر حکم داد پسر شرح چون بمنزل صفای  
 کرد شرح را گفت با خداوند سوگند اگر قصه را اولا با تو شرح نداده بودم بخصومت  
 نزد تو میآمدم شرح گفت **وَاللّٰهُ يَلْبِغِي لَكَ اَحْبَابًا مِّنْ مَّلَاةِ الْاَرْضِ مِثْلِمِ وَلَكِنَّ**  
**هُوَ اَعَزُّ عَلٰی مِنْكَ خَشِيْتًا اِنْ اَخْبَرَكَ اِنَّ الْفِتْنَاءَ طَلِيْكُ فَضَالِحُهُمْ بِبَعْضِ طَرَاهِمٍ** یعنی

# شرح فاضل

۴۲

باخذای ای پسرک من اگر تمام روی زمین از امثال این مردمان پُر باشد تو نزد من از تمام  
ایشان محبوب تری ولی خداوند عز و جد نزد من از تو عزیزتر است از آن ترسیدم اگر تو را  
خبر دهم که من بره نرتو حکم خواهم کرد نزد آن قوم روی و بعضی خواهان با آنها صلح نمائیم  
و تمام حقوق ایشان را از آنها بماند هم از شیعیان حکایت کرده اند گفتند در مجلس حکومت شرح  
قاضی بودم زنی نزد او آمد با مردی خصومت داشتند ایشان زن کرپین

اغاز کرد من شرح را گفتم یا ابا امیه ما اظن بهذا لباکینه الا مظلومه

یعنی این شرح این کرپین را کمان ندارم چرا آنکه در حق وی ظلم نموده ماند شرح گفت تا بجه  
اذا خوه یوسف جاوا ابا هم عشاء بی کون و هم ظالمون یعنی ای شیعیان ما برادران  
حضرت یوسف جنکام عشاء کرپان نزد پدر آمدند و حال آنکه ایشان زینت حضرت یوسف  
ظلم نموده بودند

این خلکان گوید و فایده اند و قی علی بن ابیطالب علیه السلام یا خصمی انا هک کننا  
بمجلس فاضل شرح داخل شد شرح برای تعظیم آنحضرت از جای برخاست حضرت در جنبه  
باینکه در مجلس حکومت نیابت جانب یکی از متخاصمین را رعایت نکرد فرمود این شرح این  
اول جور تو است آنگاه نشد و بدو ابر تکیه داده و فرمود اما ان خصمی او کان  
مسلما این جنبه یعنی بدان این شرح همانا خصم من اگر مرد مسلمی بود من نیز در مجلس  
حکومت در پهلوی او می نشستم ابو جعفر که از شیعیان از قریش حدیث کرده و قی شرح  
شعریا بعضی بیچ راورد مشری او را بگفت ای ابواصبه چگونه است شیران شرح گفت  
احلینا انما شئت یعنی در هر طرفی که خواسته باشی او را بدوش اشارت باینکه شیران  
بپاراست مشری گفت سوار آن چگونه است شرح گفت افرش و نم یعنی در سوار آن  
در داخل خواهی بود پشت ترا فرش نما و بخواب شو مشری گفت سر عیند فزار او چگونه  
است شرح گفت اذا را اینها فی الابلع من مکانها القوس و ملک و نم یعنی هرگاه از  
شیران در میان شتران دیدار کنی مقام او را در سر عینت سیر خواهی شناخت تا زبانه خود  
ببکن و بخواب شو مشری گفت پیروی وی چگونه است شرح گفت احمل علی الحائط ما  
شئت یعنی در قوت بمشاید بوار است آنچه خواهی از آن حمل کن پس مشری آنشیر را  
از شرح ایتباع کرد چون بمنزل خود برد از او مسأله که شرح مذکور داشتند بود چیزی

# شرح فاضل

۴۳

آن شریفیافت حاجری را با شرح باز گفت شرح گفت بد تو رخ یا تو سخن نگویم بلکه در ضمن  
با تو طریقتی تو نیز و تا قبل سلیک داشتیم مشغول کنایا اقاله مینامند شرح گفت آری  
پس بیچ را اقاله نمودند

مورخین و ارباب سیرا فده اندانگاه که زیاد بن اسبه والی عراق عرب بطاعون مبتلا  
گردید و اطباء او را بقطع بیداشارث کردند زیاد شرح قاضی را طلبید در این باب  
و می شورش نمود شرح از قطع دشا و دمانی نمود زیاد سخن شرح را پذیرفت از قطع  
دش فسخ غریب نمود چنانچه قاضی زاده تنوی در تاریخ خود در ذیل حوادث سال چهارم  
سوم رحلت که با سال پنجاه و سه هجری مطابق است گوید در شهر رمضان این سال زیاد  
اسبه در کوفه بدارالجزاء انتقال نمود و سببش چنین آورده اند که زیاد مکتوبی نوشت  
برای معاویه بدین مضمون که من بدست چپ ضبط ولایت عراق کردم و دست راست من از  
عمل فارغ است مامول آنکه آنرا بعل حجاز مشغول داری چون این مکتوب بجا و پیر رسید  
منشور ایالت حجاز نیز بجهت او فرستاد اما چون اهل حجاز از این معنی خبردار شدند  
از ظلم زیاد بسیار ترسیدند بنا بر این بعضی از مردم آن دیار بعبادت بر عمر گفتند که  
زیاد بسیار ظالم است باید بدو نگاه خوش بماند و تعالی تضرع و ذاری نماید تا دفع  
شر او از شما بکند و او را با خود مشغول دارد الفقه هنوز زیاد در عقبه سفر حجاز  
بود که مردم طاعون در آن گشته است او پیشا شد و او را نزد یک بهلا گذراند  
و اطباء از علاج آن عاجز آمدند اتفاق نمودند که این انگشت را باید برید زیاد چون این سخن  
از اطباء شنید شرح قاضی در کرده گفت این شرح می بینی چه چیز برداشتن ظاهر شده  
و اطباء مرا بقطع آن امر میکنند و در این باب چه مصلحتی بینی گفت ایها الایمین  
مهرسم که اجل نزدیک است و تو خداوند تعالی را اجدم یعنی دست بریده ملاقات  
کنی و اگر حیات باشد دست بریده زندگانی کنی و فرزندان تو را سیر نش کرد این  
الاجدم گویند و این اسم در اولاد تو ماند پس زیاد گفت من هرگز با طاعون در یک  
لحاف نمیخوابم چون شرح قاضی از پیش او بیرون آمد مردم شرح را ملامش کردند  
گفتند از شرح عجب که بر بریدن دست زیاد را خوانند شرح گفت  
المشاور مؤمن من ایچره بهتر بود او را گفت الفقه زیاد بعضی شرح قاضی تملک آن

# شرح فاضل

۴۴

عزیمت نمود و بعضی گویند زیاد بقطع انگشت جازم شد اما چون آتش و داغ زاده شد  
پرسید این چیست گفتند بعد از بریدن با این آهن داغ میباید کرد زیاد از آن ترسید  
ترک آن را زاده نمود انتهى

از باب بیجا آوردن اندک آنکه که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در کوفه بود فرمود کوبه  
قراء را مجتمع سازید ایشان را در مسجد فراهم نمودند امیر المؤمنین ایشان را گفت نزد من  
من از میان شما بیرون روم پس کینه قرائت و جوه آن از ایشان پرسش نمود که در فلان  
کلمه چگونه خوانند و فلان لفظ را چگونه قرائت کنید و ایشان جواب می گفتند شرح فاضل  
ساخته بود پس از شرح سؤال کرد چون از سخن گفتن با ایشان فارغ کرد پس شرح  
قاضی را خطاب کرده فرمود اذهب فانك من افضل الناس و من افضل العرب

یعنی بروا شرح کن تو افضل مردمی یا اینکه فرمود تو افضل عرب میباشی  
و نیز آورده اند و قتی شرح از قبيلة بنی تمیم زنی را بحاله نکاح خود را آورد و  
آن زن زینب نام داشت و قتی چون برابر آن زن خورده گرفت پس او را بزنا نگاه از  
زند آن خادم و پشیمان کرد بدو این ابیات نشاد کرد

راشد جالاً یضربون سناهم فثلثی یوم اضرب زینباً  
عاضر بهما من غیره نیاث کبیه فما العذل متی ضربت من لیس زینباً  
فتریب شمس و التلوع کواکب اذا طلعت لم یجد منهن کوکباً

یعنی هر دانی زاده دیدیم که زنان خود را میزدند پس کشتنشان مثل ناله زنی که زینب را  
بنیم آریا غیریم زینب را با آنکه کناهی از او صادر نشد است پس از عدالتش من پیشند  
کسی را که کناهیگان پیشین زینب بشاید آفتاب بود بگردان زینب بوی مانند ستارگان  
آفتاب چون طالع کرد زینب نور و روشنایی آن از ستارگان چیزی ظاهر نباشد  
و شرح چنانکه مذکور گشت از زمان عمر بن خطاب یعنی سال هجدهم هجری که سال ششم  
خلافت عمر بن خطاب است تا زمان عبدالمطلب بن مروان در کوفه متولیان قضاوت بود  
و در ایام قضاوتش کوفه در عهد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب او را اخبار و حکایات  
چندگانه منجمد پویند قرائت علی سبط بن جوزی در کتاب تذکره الامة فی معسرته  
الائمة آورده است روایت کند حسن بصری که وفوق ذی نرد شرح قاضی آمد و گفت

مجلسی از بیگانگان خلوت نمای را با تو سخن گفتی ام شریف مجلس خود را خلوت ساختن آن  
 گفت ایها القاضی من ندیبناشم ولی ما هم فرج و هم ذکر است شرح کفایت اول از کذا  
 یک از این دو مخرج بیشتر بیرون آید کفایت از هر دو مخرج یک دفعه بیرون آید شرح  
 کفایت با سری شکفت خبر دادی آن زن گفت شکفت ترا از این آنکه بیسرعتی من مرا بحال  
 نکاح خود را آوردی برای من خادمه گرفت پس من با آن خادمه وطی کردم فرزندی  
 از آن خادمه متولد کرد پدش شرح از شنیدن این خبر در حیرت شد برخاست نزد امیر مؤمنان  
 رفت قصه آن زن را معروض داشت حضرت فرمود آن زن را احضار نموده قصه را از او  
 پرسش کرد زوجه بدان واقعه اعتراف نمود حضرت شد و زن را امر کرد که این زن را داخل  
 خانه برید و اضلاع او را بشمارد و ندون فرموده حضرت معبود ایشان معروض ساخت  
 که در جانب راست او هجده ضلع و در جانب چپ او هفده ضلع است پس امیر مؤمنان مقرر  
 داشت موی سر او را بشیند و کفش با او عطا نمود و او را ببرد از ملحق ساخت سبب  
 این حکم از آنجانب پرسش کردند فرمود این حکم را از قصه حوا بیرون آوردیم زیرا اضلاع  
 او از هر دو جانب هفده بود و اضلاع مرد یک ضلع از اضلاع زن بیشتر است  
 و در نسخه دیگر از کتاب مذکور چنین آورده که چون حضرت ببرد بود نا آن زن حکم کرد  
 و او را برجال ملحق ساخت شرح قاضی معروض داشت از چه راه این حکم نمودی فرمود  
 این حکم را از قصه آدم و حوا استنباط کردم زیرا آدم را از هر دو جانب هجده ضلع  
 بود پس خداوند حوا را از ضلع چپ آدم خلقت کرد پس اضلاع مرد یک ضلع از اضلاع  
 زن بیشتر است بدین سبب این زن را برجال ملحق ساختیم

کمال الدین طهر شافعی در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول روایت کند  
 آنگاه که امیر مؤمنان در کوفه بود با سردی یهودی بجاکه مجلس شرح قاضی کوفه  
 شد بران یهودی داد دعوی نمود یهودی دعوی او را انکار کرد شرح از حضرت  
 مطالبه بینه نمود حسن بن علی حاضر کرد حسن بر طبق دعوی آنحضرت کواهی داد شرح  
 کواهی حسن بن علی را رد نمود و گفت چگونه کواهی پسرتو را در حق تو قبول کنم و حال  
 آنکه در قضاوت کواهی پسرتو پذیرد حق پذیرد مقبول نیست پس حضرت شرح را فرمود  
 فی ای کتابی فی شریعتی و جلدان هذه الشهادة لا تقبل یعنی ایش شرح آباد و کذا



# شرح فاضل

۴۶

دشاب یاد و کدام سناست که این شهادت مقبول نیست . راوی گوید پس امر منینا  
شرح را از قضاوت معزول داشت و او را بقبریه از قبرهای کوفه فرستاد شرح  
زیاده بر بپشد و در آن قبریه بود تا آنکه ثانیاً او را بکوفه برگردانید و قضاوت را  
بوی تقوی بن کرد . کمال الدین پس از نقل این حکایت خود گوید کشف ستر این واقع  
و حکمت حکمی که از امر مؤمنان علیه السلام نسبت به شرح قاصد رساند در شد این است  
آنحضرت زره را برای خود دعوی نم نمود زیرا آنحضرت نائب مسلمانان بود و  
امای بود منصوب برای مصالح ایشان از زره را برای مسلمانان دعوی میکرد  
که آن زره از بیت المال مسلمین است و حسن بن علی نیز بر طبق این دعوی گواهی  
داده که زره از مسلمانان و از بیت المال است شرح حقیقت واقع را ندانسته  
مثاب کرد و از واقع محض نمود چنان توهم نمود که امر مؤمنان علیه السلام  
برای خود دعوی کند و حسن بن علی علیه السلام برای پدرش گواهی داده است پس  
حضرت برای نادب شرح که چنان توهم نمود و از واقع محض نکرده و در رد  
شهادت حضرت حسن سرعت نمود او را از قضاوت عزل کرده از کوفه اخراج  
نمود تا آنکه پس در قضایا از حقیقت وقایع محض و بحت نماید و پیش از آنکه  
حقیقت واقع بر دوشهادت اقدام ننماید

هم کمال الدین گوید و من العجائب والغرائب ان جماعة من العلماء منهم اسحق  
راهوبه و ابونور و ابن المنذر و المزني و الامام احمد بن حنبل في بعض  
الروايات عنهما بلغنا ان عليا عليه السلام ادعى التبرع على اليهود في  
وشهدوا له الحسن بن علي و انكر على شرح و قد شهدا له اسندوا بذلك على  
جوان شهدا له الولد لوالده فاجازوها وجعلوا ذلك عندها لهم واجروها  
مجرى شهادة الاخ و الثمن و الصديق و الصديق في ذلك الى هذه الواقعة  
مستدلين بفعل علي عليه السلام فيها و اعرضوا عن كنه سترها و حقيقته  
امرها يعني ان عجائب و غرائب امور انك كروهي از علماء كه از جمله ایشان  
اسحق بن راهوبه و ابونور و ابن منذر و مزني و امام احمد بن حنبل بنا  
بر بعضی از روایات چون بدیشان رسید که علی بن ابیطالب زره را بر یهود